

به بهانه‌ی زادروز تولد: دوم بهمن ۱۳۲۲

خسرو گلسرخی، مومن به آزادی انسان

سروش ملت پرست

فارغ التحصیل کارشناسی ارشد علوم سیاسی - بندرانزلی

واژه‌ی جنگل اشاره‌ای مستقیم به نخستین قیام چریکی فدائیان خلق در جنگل‌های سیاهکل گیلان در سال ۱۳۴۹ داشت.^۱

خسرو گلسرخی مبادرت به ترجمه‌ی آثاری از زبان فرانسه نمود که مهم‌ترین‌اش مقاله‌یی از «لوسین گلدمن» نظریه‌پرداز رومانیایی الاصل فرانسوی بود که در جنگ چاپار منتشر شد و برای نخستین بار وی را به جامعه‌ی ادبی ایران شناساند. بیش‌تر نوشته‌ها و آثار گلسرخی از سال ۱۳۴۲ در نشریاتی چون: آیندگان، اطلاعات، کیهان، بازار رشت، فردوسی، پرچم خاورمیانه، بررسی کتاب، گزارش کتاب، نگین و جنگ‌های ادبی چون: صدا (خرم‌آباد)، سهند (تبریز)، چاپار، نمونه، فصل‌های سبز، پویا و امسال چاپ شد و بعضاً با اسامی مستعاری چون: دامون (پناهگاه، انبوهی و سیاهی جنگل)، خ. گ.، خسرو کاتوزیان، بابک رستگار، زریر، قباد، افشین‌راد و مازیار قبادی منتشر می‌گردید.

گلسرخی در سال ۱۳۴۸ که سردبیر بخش هنری روزنامه‌ی کیهان بود، با عاطفه گرگین، (نویسنده و پژوهشگر گیلانی) پیوند زناشویی بست. خسرو به عنوان شاعر و منتقد در دوران فعالیت ادبی‌اش هرگز در دام موج‌سازان حرفه‌ای و تفنّن‌گرایان در ادبیات نیفتاد و همواره به واژه‌ها و کلمات به عنوان ابزاری مقدس برای آگاهی مخاطب نگریست و همین مساله سبب گردید که بعضی مدعیان با او از در ستیز درآیند و به انکار او بکوشند. نوشته‌های گلسرخی نشان می‌دهد که او به هنر جدای از مردم دلبستگی و اعتقادی نداشت و به همین دلیل در تمام آثار خویش سعی در افشای چهره‌ی دشمنان مردم را داشت.^۲

در سال ۱۳۵۰ نوشته‌ی زیر در ماهنامه‌ی نگین با عنوان «گرفتاری شعر در شبه جزیره‌ی روشنفکران» چاپ شد:

«... شاعر ناخواسته و نادانسته زیر نفوذ سیاست هنری روزگاران قرار گرفته است. او از کلمات و شرایط عینی زندگی می‌ترسد. شاعر در مقام تولیدکننده‌ی تکیه زده که منطبق‌شدن کالایش با ضوابط جاری حتمی می‌نماید. شاعر جا خالی کرده است حاشیه‌پرداز و منزوی شده، به متلاشی کردن نقش تاریخی شاعر و حقیقت شعر نشسته است... شاعر چون در کوران واقعیات نیست چون در زندگی روزمره در میان مردم دیده نمی‌شود، شعر او نه رنگی از مردم دارد و نه رنگی از زندگی.»

□ دوم بهمن زادروز مبارز نستوه و سازش‌ناپذیر شادروان خسرو گلسرخی است. به مناسبت شصت و ششمین سالگرد تولد این انسان شریف که به مفهوم واقعی کلمه «متعهدانه»، حق‌طلبی و آگاهی را درهم آمیخت و دفاع از حق و خلق را بر انقیاد و فرسایش در حصار تن اولویت داد، مروری خواهیم داشت بر زندگی و اندیشه‌های او.

خسرو گلسرخی در دوم بهمن ۱۳۲۲ در رشت دیده به جهان گشود. پدرش قدیر کارمند عدلیه و مادرش شمس‌الشریعه وحیده زنی فاضله از فرزندان مرحوم علامه شیخ محمودوحید خورگامی بود که نظر به هم‌رزم بودن‌اش با میرزا کوچک‌خان جنگلی، در القاء روحیات آزادی‌خواهی و ستیز با خودکامگی به خسرو تأثیر گذار بود.

در یک‌ونیم سالگی خسرو به دنبال فوت پدر، همراه با مادر به قم رفت و در سال ۱۳۴۱ همراه با مادر و برادرش راهی تهران شد و در محله‌ی امین‌حضور سکنی گزید. روزها کار می‌کرد و شب‌ها به آموختن زبان‌های انگلیسی و فرانسوی و پژوهش‌های فرهنگی می‌پرداخت. نخستین بار پس از پایان تحصیلات در روزنامه‌ی اطلاعات مشغول به کار شد.

در دهه‌ی ۱۳۴۰، مخالفت با حکومت و تشکیلات حکومتی شدت یافت که بخشی ناشی از افزایش هیجان میان روشنفکران و بخشی دیگر ناشی از گسترش هم‌زمان و جذابیت نگرش انقلابی در عرصه‌ی بین‌المللی بود. مبارزات الجزایری‌ها، کوبایی‌ها و ویتنامی‌ها و همچنین جنبش‌های رادیکالی دانشجویی در اروپا و آمریکای شمالی تأثیر عظیمی بر قشر روشنفکران جهان سوم از جمله ایران داشت. محدود ساختن مجراهای عمومی برای بیان دیدگاه‌های انتقادی که با توقیف کانون نویسندگان در سال ۱۳۴۹ به اوج خود رسید، اعضای جوان و فعال روشنفکری را بیشتر به سوی دو گروه عمده‌ی چریکی رادیکال مارکسیست-لنینیست فدائیان خلق و سوسیالیست‌های مجاهدین خلق متمایل کرد. اشعار و نوشته‌های گلسرخی درباره‌ی هنر و ادبیات که عمیقاً در این فضای سنگین غوطه‌ور بود، مورد مطالعه‌ی رادیکال‌های جوان قرار گرفت و از رادیوهای گروه‌های انقلابی پخش شد. این نوع ادبیات بعدها «شعر چریکی» و «شعر جنگل» نامیده شد. استفاده از

گلسرخی در اولین روزهای سال ۱۳۵۲ دستگیر شد. چند ماه بعد زمانی که وی در زندان بود، حکومت دستگیری یک گروه ۱۱ نفری را به دلیل طرح نقشه برای ربودن یکی از اعضای خاندان سلطنتی (رضا پهلوی) اعلام کرد. گروه متشکل از نویسندگان، شعرا و فیلم‌سازانی بود چون: کرامت‌الله دانشیان، محمدرضا علامه‌زاده، طیفور بطحایی، عباس‌علی سماکار، منوچهر مقدم سلیمی، ایرج جمشیدی، مرتضی سیاهپوش، فرهاد قیصری، مریم اتحادیه، ابراهیم فرهنگ رازی و شکوه فرهنگ رازی (میرزادگی). حکومت اعلام کرد گلسرخی نیز به این گروه تعلق داشته است. (کیهان هوایی، ۶ اکتبر ۱۹۷۳، ص ۱)

البته جدای از اشعار گلسرخی که با مضامین تند انتقادی اجتماعی - سیاسی چاپ می‌شد، عامل اصلی دستگیری وی، عضویت‌اش در محفلی بود که زمان دستگیری مدت یک سالی می‌شد که از آن محفل بریده بود، چرا که در همان اوایل ارتباط با آن محفل پی برد که آن‌ها جز حرف و خیالبافی و چپ‌روی‌های نمایشی هدف دیگری را دنبال نمی‌کنند.^۳

گلسرخی مدتی پیش از اسارت در طبقه‌ی بالای مغازه‌ی در میانه‌های خیابان طاووسی (در محله‌ی نظام‌آباد تهران) سکونت داشت.^۴

مطبوعات روز پنجم بهمن ماه ۱۳۵۲ خبر دادند که دو روز پیش خسرو گلسرخی و یاران‌اش در یک دادگاه نظامی محاکمه شده و به همراه کرامت‌الله دانشیان (یار و همفکر گلسرخی که شعر و ترانه‌ی معروف بهاران خجسته باد) اثر فراموش ناشدنی اوست، به اعدام محکوم شده است.

در محاکمه‌ی استیناف گروه که در دادگاهی نظامی از اواخر سال ۱۳۵۲ تا اوایل سال ۱۳۵۳ برگزار شد و جریان آن از تلویزیون ملی پخش شد، خسرو گلسرخی چنان دفاعی شجاعانه از عقاید خود نمود که هنوز به عنوان یکی از صحنه‌های با شکوه ایستادگی بر سر آرمان تا پای جان، در پیکره‌ی تاریخ ایران می‌درخشد. برایش مبارزه عین آگاهی بود. در آخرین لحظات، ساواک به آن دو (گلسرخی و دانشیان) که در انتظار تیرباران بودند، پیشنهاد شد که از شاه تقاضای عفو کنند اما آن‌ها فقط پوزخندی زدند و نیز به گلسرخی پیشنهاد شد که دامون پسرش را قبل از تیرباران ببیند اما گلسرخی به این پیشنهاد هم جواب منفی داد و این در شرایطی بود که همه‌ی سلول‌های بدنش نام دامون را فریاد می‌کشید اما او می‌گوید... هیچ کس از زندگی در کنار زن و فرزند گریزان نیست من مثل هر انسانی زندگی را دوست دارم... مرگ ما حیات ابدی است ما می‌رویم تا راه و رسم مبارزه بماند. اگر من ندامت

نامه بنویسم کمر مبارزان را خرد نکرده‌ام؟

و پاداش دوستداری مردم گلوله‌هایی بود که در سحرگاه ۲۸ بهمن ۱۳۵۲ (در میدان تیر چیتگر) بر سینه‌ی خسرو گلسرخی و کرامت‌الله دانشیان نشست. گلسرخی همراه با تنی چند از دیگر فعالان سیاسی زمان شاه مانند: دانشیان، محمد حنیف‌نژاد، سعید محسن، علی‌اصغر بدیع‌زادگان (از پایه‌گذاران سازمان مجاهدین) و علی میهن‌دوست (از اعضای کادر مرکزی سازمان مجاهدین و گروه بیژن جزنی) که به همراه ۸ نفر از همراهانش در ۳۰ فروردین ۱۳۵۴ در تپه‌های اوین کشته شدند در قطعه‌ی ۳۳ بهشت زهرا به خاک سپرده شدند. سال‌ها بعد شاعری واجعه‌ی اعدام گلسرخی را چنین رقم زد:

جهان ما به دو چیز زنده است: اولی شاعر و دومی شاعر و شما هر دو را کشتید. اولی: خسرو گلسرخی را / دومی: خسرو گلسرخی را.

خسرو گلسرخی وقتی حرف سیاست به میان می‌آمد کینه در وجودش منفجر می‌شد. می‌گفت: سکوت؟ نه موافق نیستم. این شرم‌آور است. با این سانسور روانی باید جنگید... چرا هر کسی باید از سایه‌ی خودش بترسد و صدایش را در گلو خفه کند؟ چرا باید توی جمجمه‌ی هر یک از ما یک مامور سانسور نشسته باشد و افکارمان را قیچی کند؟ گلسرخی از فقدان شرایط دموکراتیک رنج می‌برد و می‌گفت: دیوار سانسور اگر در درون ما فرو بریزد، در بیرون از ما هم فضای بازتری به وجود می‌آید. گلسرخی در مقاله‌ی بلندی به نام «سیاست شعر» هنر شاعران و روشنفکران را که جدای از مردم و دردهای آن‌ها، تنها به تراوشات فکری خود دل بسته‌اند مورد انتقاد جدی قرار می‌دهد:

... نخست باید سیاست هنر محافظه‌کارانه‌ی فرهنگ بورژوازی را در هم ریخت چرا که نیروهای نوکران جوان را منحرف می‌کند و می‌بلعد تا هنر بی‌آزار و تزئینی موافق اقلیت بی‌درد و مسلط تلاوم یابد.

شاید نیما نمونه‌ای باشد از هنرمندی که خصلت‌های طبقاتی خود را از دست نداد و با وجود درس‌خواندن در «سن لویی تهران»: منش روستایی و خصلت‌های طبقاتی خود را هیچگاه از دست نداده ابزار کارش در شعر همان نموده‌هایی بود که طبقه‌ی روستایی با آن موجه است و در حیطة‌ی رنج‌ها، امیدها و ناکامی‌ها با آن درگیر است... نیما هدفش نجات شعر از دستور فرمایش و سرسپردگی به نظام حاکم بود. او می‌خواست شعر را به زبان محاوره نزدیک کند و با نزدیکی شعر به زبان محاوره آن را به میان مردم بکشاند و حربه‌ی سرکوب‌کننده‌ی برای دشمن مسلط بسازد.

... بیش‌تر روشنفکران امروز ما که در امر تولید هیچ نقشی ندارند به

رمز ماندگاری هویزه

ع. فتاحی (دبیر بازنشسته‌ی آموزش و پرورش) - سبزواری

روز شانزدهم دی ماه به نام «حماسه‌ی هویزه» در تاریخ ثبت شده است. به این مناسبت همه ساله در چنین روزی برنامه‌های بسیار جالبی در سراسر کشور با حضور خانواده‌های شهیدان و بویژه در مزار آن عزیزان با شرکت وابستگان، علاقمندان و تنمهی هم‌زمانشان برگزار می‌شود.

اگر قرار باشد در مورد رمز ماندگاری این حماسه به اختصار مطالبی گفته شود، مقدمتاً باید به این جمله‌ی حضرت امام (ره) عنایتی داشته باشیم که فرمودند: «کوشش کنید در آن میدانی که میدان مبارزه بین الله و شیطان است، بین نفسانیت انسان و روح است، در آن میدان پیروز شوید.»

شهرستان سبزواری که مفتخر و مشهور به سربدار است، قبل از تقسیم خراسان بزرگ به استان‌های سه گانه‌ی: (رضوی، جنوبی و شمالی) با اهداء پنج شهید در کربلای هویزه در ۱۳۵۹/۱۰/۱۶ به نام‌های محمد فاضل، سید مصطفی مختاری، مجید کریمی، مجید مهدوی و حسن فتاحی، به افتخار دیگری نائل شد.

در عملیات هویزه، یک دانشجوی شهید از مشهد مقدس به نام محمد اسماعیل اعتضادی از خیل این ایثارگران است.

این شهیدان کاری «حسینی» کردند و شهید رضا صادقی و جانباز والامقام حسن قرائی کاری «زینبی» نمودند که گزارش مظلومانه‌ی واقعه را دادند و پیام‌رسانی کردند.

دانشجویان، پاسداران و بسیجیان خفته در خاک هویزه، با شناخت و درک موقعیت، با شعور و اختیار و با اعراض از ظواهر فریبنده‌ی دنیوی و تمام وابستگی‌ها، راه خود را برگزیدند.

آنان قبل از جهاد با جان، جهاد با نفس را تجربه کرده و به انجام رسانده بودند. آنان با خودسازی و دگرسازی، روشنفکرانی عامل بودند که با پاکبازی و استقامت؛ کریمه‌ی: فاستقم كما امرت و من تاب معك... را تحقق بخشیدند. نام‌آوران و پیشتازان سبزواری، در آغاز حمله‌ی وحشیانه‌ی عراق، در عین غربت جنگ و مدافعین و رزمندگان با امکانات ناکافی خود را به سوسنگرد (شهر عاشقان شهادت) رسانده و گروه «اخلاص» را تشکیل دادند «رمز ماندگاری حماسه‌ی هویزه در اخلاص است.»

همه چیز فقط برای خدا: (پندار، گفتار و کردار)

این مهاجران الی‌الله، از عقل «معاش اندیش و مأل اندیش» گذشتند و خود را به عشق رساندند. ثمره‌ی اخلاص و عمل خالصاً لوجه الله، رسیدن به لقاءالله است. فدا شدند تا اسلام ناب احیا و انقلاب مردمی و اسلامی بیمه شود. للحق دولة و للباطل جوله. «شهد شهادت گواریشان باد.» از آن تاریخ به بعد، به روایت اسناد و آمار، اعزام داوطلبانه به جبهه‌ها فزونی یافت، چرا که خدعه‌ها و فریب‌کاری‌ها و احتمالاً خیانت‌ها افشا و برملا گردیده بود.

صورت انگلی در آمده‌اند که در وضعیت الیگارشی (حکومت مطلقه‌ی گروهی از ثروتمندان) موجود موضع گرفته‌اند... درد همین جاست که در کشورهای استعمارزده، بی‌آنکه به سیستم و نظام اجتماعی توجهی شود، ناگهان مضمون درماندگی انسان در عصر ماشین توضیح می‌گیرد... این کلی‌بافی‌ها، این دم از زندگی ماشینی‌زدن، این خود را برده‌ی تکنولوژی انگاشتن، سخت رواج یافته... و این نما، دشمن آگاهی توده‌ها و ادبیات مبارز است... در ادبیات ما آینده‌نگری مرده است، گویی برای انسان که در این سوی جهان رنج برده، استثمار می‌شود و مورد تجاوز قرار می‌گیرد، آینده‌ای حتی متصور نیست و نباید تلاش‌هایی بخش او جانمایه‌ی نوشته‌ی می‌شود.

دفاعیات خسروگلرخی در دادگاه نظامی را حسن ختام این مقاله قرار می‌دهم:

به نام نامی مردم

من در دادگاهی که نه قانونی بودن و نه صلاحیت آن را قبول دارم، از خودم دفاع نمی‌کنم. هر چه شما بیش‌تر بر من بتازید من بیش‌تر بر خود می‌بالم، چرا که هر چه از شما دورتر باشم به مردم نزدیک‌ترم و هر چه کینه‌ی شما به من و عقاید شدیدتر باشد، لطف و حمایت توده‌ی مردم از من قوی‌تر است. حتی اگر مرا به گور بسپارید که خواهید سپرده، مردم از جسد پرچم و سرود می‌سازند.

... من در این دادگاه برای جانم چانه نمی‌زنم و حتی برای عمرم. من قطره‌ی ناچیز از عظمت و حرمان خلق‌های مبارز ایران هستم. خلقی که مزدک‌ها و مازیارها و بابک‌ها و یعقوب لیث‌ها، ستارخان‌ها، حیدر عموآغلی‌ها، پسیان‌ها، میرزا کوچک‌ها، ارانی‌ها، روزبه‌ها و وارطان‌ها داشته است. ■

پی‌نوشت‌ها

- ۱- امین، سید حسن، ادبیات معاصر ایران، تهران، دایرةالمعارف ایران‌شناسی، ۱۳۸۴، ص ۱۱۶ و بهروز، مازیار، تأملاتی پیرامون تاریخ شورشیان آرمان‌خواه در ایران، تهران، اختران، ۱۳۸۵، صص ۹۳-۹۵
- ۲- گلرخی، خسرو، خسته‌تر از همیشه، به کوشش کاوه گوهرین، آوریج، چاپ دوم، ۱۳۸۳، ص ۱۴: ۳- همو، ای سرزمین من، تهران، نگاه، چاپ دوم، ۱۳۷۹، ص ۷۱-۶۹ و ۹-۸: ۴- برهنی، رضا، ظل‌الله، ۱۳۵۸، چاپ دوم. ۵- سایت‌های اینترنتی